

ماركسيسم

و

ترويسم

لئون تروتسكى

## ماركسيسم و تروريسم

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

# مارکسیسم و تروریسم

لئون تروتسکی

نشر طایفه پرس

Trotsky, Leon      تروتسکی، لئون، ۱۸۷۹ - ۱۹۴۰ م.  
مارکسیسم و تروریسم / لئون تروتسکی، [ترجمه‌ی محمود صابری] - تهران: نشر طلایه  
پرسو، ۱۳۸۱.  
۵۷ ص.

ISBN 964-5783-02-X: ۳۵۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی:  
کتابنامه به صورت زیرنویس.  
۱. انقلاب و سوسیالیسم. ۲. تروریسم. الف. صابری، محمود. ۱۳۳۰ -  
مترجم. ب. عنوان.

۳۲۱/۰۹۴

ت۸ الف / HX۵۵۰  
۱۳۸۱

۸۱-۲۶ م

کتابخانه ملی ایران

این اثر ترجمه‌ای است از کتاب:  
**Marxism and Terrorism**  
by: Leon Trotsky  
Pathfinder Press, 2001  
ISBN 0-87348-813-X

## مارکسیسم و تروریسم

اثر □ لئون تروتسکی  
ترجمه‌ی □ محمود صابری  
ناشر □ نشر طلایه پرسو  
تیراژ □ ۱۰۰۰  
لوبیت چاپ □ اول / ۱۳۸۱  
حروف چینی □ طلایه پرسو  
آماده‌سازی چاپ □ قلم  
چاپ □ جدیدیت

حق چاپ محفوظ و متعلق است به ناشر و انتشارات پات‌فایندر  
آدرس ناشر: تهران، صندوق پستی ۱۱۹۷-۱۳۱۸۵  
E-mail: ntabaye\_p@yahoo.com

شابک ۹۶۴-۵۷۸۲-۰۲-X ISBN 964-5783-02-X

۳۵۰۰ ریال

## مقدمه مترجم

---

این کتاب ترجمه‌ی فارسی جزوه‌ای به همین نام به زبان انگلیسی است که انتشارات پاث فایندر اولین بار در سال ۱۹۷۴ چاپ کرد و این ترجمه از روی چاپ پنجم آن که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد، انجام گرفته است.

از آنجا که تروریسم در ابعاد وسیعی مسئله‌ی روزمره‌ی جهانی شده است و نظرات مختلفی در این باره مطرح می‌شود، انتشارات طلایه پُرسو نوشته‌ی حاضر را، به‌عنوان یکی از نظرات، تقدیم خوانندگان عزیز می‌کند و امید است کمکی در راه روشنگری این مبحث باشد.



## فهرست

---

۵	مقدمه مترجم
۹	مقدمه
۱۷	درباره‌ی تروریسم
۲۷	فروپاشی ترور و حزبش
۳۷	تروریسم و رژیم استالینیست در اتحاد شوروی
۵۳	به خاطر گرینزپان علیه باندهای فاشیست یهودکُش و اراذل استالینیست



[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

## مقدمه

---

طبقات دارا همواره، از زمان تشکیل کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تا انقلاب‌های روسیه و کوبا و سایر مبارزات در راه رهایی ملی و سوسیالیسم، جوانان رزمنده‌ای که مبارزه علیه استثمار و ستم را رهبری می‌کنند به "تروریسم" متهم کرده‌اند. حال آنکه این تروری سازمان داده شده به دست حاکمان سرمایه‌دار بوده است که در نهایت اکثریت خشمگین علیه‌اش برمی‌خیزند؛ تروری که در قالب استبداد فاشیستی ظاهر می‌شود و یا اینکه تحت نظام دموکراسی بورژوازی خود را از طریق توسل آن نظام به نیروهای سرکوبگر پلیس و ارتش بروز می‌دهد.

تروتسکی<sup>۱</sup> بر مبنای درس‌های مبارزات انقلابی در روسیه‌ی تزاری توضیح می‌دهد که چرا طبقه‌ی کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر است زحمتکشان را به عنوان اکثریت جامعه در مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌داران استثمارگر رهبری و ساختن جامعه‌ای نوین را آغاز کند. تروریسم انفرادی به‌رغم اینکه چه انگیزه‌ای محرک آن باشد، مقام سازندگان تاریخ را تا حد تماشاچی تنزل می‌دهد و صفوف جنبش کارگری را به‌روی دخالت اخلال‌گران می‌گشاید و جنبش را ضربه‌پذیر می‌کند. در چهار مقاله‌ای که در این کتاب منتشر شده است تروتسکی درس‌هایی را که مارکسیست‌ها از بدو پیدایش جنبش مدون کمونیستی آموخته‌اند توضیح می‌دهد. در طی این مقالات او به آنان که به جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر تهمت تروریستی و ماجراجویی می‌زنند پاسخ می‌گوید.

لئون تروتسکی یکی از رهبران مرکزی انقلاب اکتبر روسیه بود. او در سال‌های نخستین حیات جمهوری شوروی به در خواست لنین به‌عنوان وزیر امور خارجه و رهبر ارتش سرخ انجام وظیفه کرد و یکی از بنیان‌گذاران بین‌الملل کمونیست بود. در پی مرگ ولادیمیر ایلیچ لنین در سال ۱۹۲۴ تروتسکی برای تداوم خط‌مشی کمونیستی لنین در مقابله با ضدانقلاب سیاسی‌ای که ژوزف استالین به‌عنوان نماینده‌ی اصلی آن ظاهر شد مبارزه کرد. تروتسکی که در

۱- Leon Trotsky

سال ۱۹۲۹ از اتحاد شوروی اخراج شده بود به راهبری کارگران انقلابی در اقصی نقاط جهان به منظور تجدید سازمان یک جنبش بین‌المللی کمونیست ادامه داد. او در سال ۱۹۴۰ به دست پلیس مخفی استالین در مکزیک ترور شد.

دو مقاله‌ی اول به نام‌های "درباره‌ی تروریسم" و "فروپاشی ترور و حزبش" متعاقب انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نوشته شده‌اند. در این مقاله‌ها تروتسکی علیه جهت‌گیری استراتژیک سازمان‌های انقلابی نظیر نارودنایا ولیا<sup>۱</sup> (اراده‌ی خلق) و حزب سوسیال رولوسیونر، که ترور فردی را علیه صاحب‌منصبان منفور تزار تبلیغ و سازماندهی می‌کردند به جدل پرداخته است.

در مقاله‌ی "تروریسم و رژیم استالینیست در اتحاد شوروی" که در سال ۱۹۳۷ نوشته شده است، تروتسکی توضیح می‌دهد چرا کارگران انقلابی که مخالف ترور نظام‌یافته‌ی رژیم استالینیست هستند به شیوه‌ی مشابهی از خود عکس‌العمل نشان نمی‌دهند. آخرین مقاله را تروتسکی تحت عنوان "به خاطر گرینزپان! علیه باندهای فاشیست یهودی‌کش و ارادل استالینیست" در واکنش به ترور یک مقام نازی در سال ۱۹۳۸ نوشته است که در سفارت نازی‌ها در پاریس به دست هرشل گرینزپان به قتل رسید. در حالی که تروتسکی "علناً همبستگی اخلاقی" خود را به این جوان یهودی

1- Narodnaya Volya (People's Will)

2- Grynszpan

بی تجربه تقدیم می‌دارد و زندانبانان "دموکراتیک" گریزبان را محکوم می‌کند، در عین حال با استدلالی که امروزه به همان میزان سال ۱۹۳۸ مستدل و محکم است به جوانانی که ممکن است از جان گذشتگی گریزبان را الگو قرار دهند توصیه می‌کند که راه ساختن حزب انقلابی کارگری را برگزینند.

این رهبر بلشویک روسی طی این مقالات، استراتژی مارکسیستی مبتنی بر تلاش‌های طبقه‌ی کارگر برای پیشبرد و تحقق منافع استثمارشوندگان - که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند - و دفاع از آنان و سازمان‌های‌شان در مقابل خفقان خشونت‌بار زمینداران و سرمایه‌داران را بازگو و تأکید می‌کند. او در کتابی که تحت عنوان تروریسم و کمونیسم در سال ۱۹۲۰ نوشت از اعمال خشونت انقلابی توسط کارگران و دهقانان علیه گاردهای سفید اصدانقلاب | تزار است و ارتش‌های امپریالیست، که به اتحاد شوروی حمله کرده بودند، دفاع کرد. او در این کتاب خشونت و قسارت پایان‌ناپذیر علیه زحمتکشان را که ریشه‌ی تنیده در دموکراسی سرمایه‌داری و پاسیفیسم بورژوازی دارد افشاء می‌کند و با کارل کائوتسکی<sup>۱</sup> که یکی از رهبران سرشناس بین‌الملل سوسیالیست و مدافع پاسیفیسم بورژوازی بود به جدل می‌پردازد. کائوتسکی ادعا می‌کرد بلشویک‌ها مارکسیسم را به نفع

۱- Karl Kautsky

ماجرای جویی، استبداد و ترور ترک گفته‌اند. لنین نیز در کتاب انقلاب پرولتری و کائوسکی مرتد اتهامات کائوسکی را رد و از خط‌مشی رهبری بلشویک دفاع کرد.

در کتاب حاضر که ویرایش دوم آن است و نخستین بار در سال ۱۹۷۴ منتشر شد، انتشارات پات‌فایندر عنوان‌ها را به همان‌گونه که مقالات تروتسکی در نخستین چهار دهه‌ی قرن حاضر چاپ شدند حفظ کرده است. کل متن با کامپیوتر حرفه‌چینی و تجدید صفحه‌بندی شده است.

جک بارنز

دوم ژوئیه ۱۹۹۵



## مارکسیسم و تروریسم



[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

## درباره‌ی تروریسم

این مقاله نخستین بار در نوامبر ۱۹۱۱ در «دیرکامف»<sup>۱</sup>، مجله‌ی تئوریک ماهیانه‌ی سوسیال دموکراسی اتریش، به چاپ رسید. تروتسکی این مقاله را بنا به درخواست فردریک آدلر<sup>۲</sup>، سردبیر این مجله، نوشت.

دشمنان طبقاتی ما عادت کرده‌اند که از تروریسم ما شکایت کنند. آنچه آنان در این خصوص مدنظر دارند تا اندازه‌ای ناروشن است. آنان چنین می‌پسندند که بر هر گونه فعالیت پرولتری علیه منافع دشمن طبقاتی‌شان برچسب تروریسم بزنند. اعتصاب، از نظر آنان، اصلی‌ترین روش تروریسم است. آنان فعالیت‌هایی نظیر تهدید به اعتصاب، سازماندهی صف اعتصابیون، تحریم اقتصادی

1-Der Kampf

2- Friedrich Adler

کارفرمایی که به گونه‌ی برده‌داران عمل می‌کند، تحریم اخلاقی یک خائن از صفوف خودمان و بسیاری از کارهای دیگر را تروریسم می‌نامند. اگر منظور از تروریسم هرگونه عملی است که موجب بروز ترس و یا هرگونه ضرر و زیانی به دشمن باشد، البته در اینصورت کل مبارزه‌ی طبقاتی چیزی جز تروریسم نیست. اکنون تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا سیاستمداران بورژوا حق آن را دارند که سیل رنجش اخلاقی خود را درباره‌ی تروریسم پرولتری نثار جامعه کنند، درحالی‌که کل دستگاه دولتی آنان با همه‌ی قوانین، پلیس و ارتش‌اش چیزی نیست مگر دستگاهی برای پیشبرد شیوه‌ی ترور سرمایه‌داری!

اما، باید در نظر داشته باشیم زمانی که آنان ما را با برچسب تروریسم سرزنش می‌کنند مفهوم بسیار مستقیم‌تر و محدودتری برای آن کلمه قایل می‌شوند، گرچه همیشه اینکار را آگاهانه انجام نمی‌دهند. برای مثال زمانی که کارگران ماشینی را تخریب می‌کنند، اینکار تروریسم به این مفهوم مستقیم‌تر و محدودتر آن است. کشتن یک کارفرما، تهدید به آتش کشیدن یک کارخانه و یا تهدید مالک آن به قتل، اقدام مسلحانه برای سوءقصد به یک وزیر، همه‌ی این‌ها اعمال تروریستی به مفهوم کامل و اصیل آن هستند. اما، هرکس که با طبیعت واقعی انترناسیونال سوسیال دموکرات آشنا باشد باید بداند که این سازمان همیشه به گونه‌ی جدّاً آشتی‌ناپذیری با این شیوه‌ی

تروریسم مخالف بوده است.

چرا؟

"ایجاد وحشت" از طریق تهدید به اعتصاب و یا اقدام واقعی برای اعتصاب عملی است که فقط کارگران و کشاورزان صنعتی قادر به انجام آن هستند. اهمیت اجتماعی یک اعتصاب اولاً به بزرگی واحد صنعتی و یا شاخه‌هایی از صنعت که تحت تأثیر قرار می‌گیرند بستگی دارد. ثانیاً به میزان سازماندهی، انضباط کارگرانی که در اعتصاب شرکت می‌کنند و میزان آمادگی آنان برای وارد عمل شدن. این مطلب به همان میزانی که برای اعتصاب اقتصادی مصداق پیدا می‌کند، برای اعتصاب سیاسی نیز صادق است. این روش مبارزه مستقیماً از نقش تولیدی پرولتاریا در جامعه‌ی مدرن نشأت می‌گیرد.

سرمایه‌داری برای توسعه‌ی خود نیازمند یک روبنای پارلمانتاریستی است. اما، از آنجایی که نمی‌تواند پرولتاریای عصر جدید را در یک حلقی آباد سیاسی محبوس کند، دیر یا زود باید اجازه دهد که کارگران به پارلمان راه یابند. منشر توده‌گونه‌ی پرولتاریا و میزان رشد سیاسی آن، کیفیت‌هایی که دوباره باید گفت که بر مبنای نقش اجتماعی و بخصوص نقش تولیدی آن تعیین می‌شوند، در انتخابات خود را به منصفه ظهور می‌گذارند.

روش، هدف و نتیجه‌ی مبارزه در انتخابات نیز همانند

اعتصابات همواره بستگی دارد به نقش اجتماعی و قدرت پرولتاریا به عنوان یک طبقه.

فقط کارگران می توانند اعتصاب راه بیاندازند. پیشه‌ورانی که کارخانه‌های صنعتی مفلوکشان کرده، دهقانانی که کارخانه‌ها آب روستایشان را آلوده کرده‌اند، لومپن‌هایی که در پی چپاول هستند، می توانند ماشین‌ها را داغان کنند، یک کارخانه را به آتش بکشند و یا صاحبش را به قتل برسانند.

فقط یک طبقه‌ی کارگر آگاه و سازمان یافته می تواند یک هیأت نمایندگی قدرتمند را به صحن پارلمان بفرستد که هوای منافع پرولتاریایی اش را داشته باشد. حال آنکه برای کشتن یک صاحب‌منصب سرشناس نیازی به برخورداری از حمایت مردم متشکل وجود ندارد. دستورالعمل ساخت مواد منفجره در دسترس همگان هست، کلت کمری را می توان از هر جا به دست آورد.

مورد اول یک مبارزه‌ی اجتماعی است که روش‌ها و ابزار آن ضرورتاً از طبیعت نظم اجتماعی غالب نشأت می‌گیرد. مورد دوم صرفاً یک عکس‌العمل مکانیکی است که همه جا مثل هم هستند - در چین به همانگونه است که در فرانسه - در شکل برون‌ی اش بسیار چشمگیر و پر سر و صداست (قتل، انفجار، و از اینگونه چیزها) اما تا جایی که به نظام اجتماعی مربوط می‌شود مطلقاً بدون ضرر است.

یک اعتصاب، حتی اگر ابعاد بزرگی هم نداشته باشد، عواقب اجتماعی به همراه دارد: تقویت اعتماد به نفس کارگران، رشد اتحادیه کارگری، و در مواردی، حتی بهبود تکنولوژی تولید را به همراه دارد. قتل یک کارخانه‌دار فقط نتایجی از گونه‌ی پلیسی به‌بار می‌آورد و یا منجر به تغییر صاحبان کارخانه می‌شود، در هر صورت فاقد هرگونه اهمیت اجتماعی است.

اینکه آیا یک تلاش تروریستی، حتی اگر "موفق" هم باشد، آیا خواهد توانست طبقه‌ی حاکمه را گِیج کند یا نه، به شرایط خاص حاکم بر جامعه در آن لحظه‌ی خاص بستگی خواهد داشت. در هر صورت، گِیجی طبقه‌ی حاکمه دیری نخواهد پایید؛ دولت سرمایه‌داری حیات خود را بر مبنای حیات وزرای حکومت‌اش بنیان نمی‌گذارد و همراه با آنان از میان نخواهد رفت. طبقاتی که دولت خادمشان است افراد جدیدی را جایگزین خواهند کرد؛ مکانیسم عملکرد آن نظام دست نخورده باقی می‌ماند و به حیات خود ادامه می‌دهد.

اما، آشفتگی‌ای که اقدام به ترور در میان صفوف خود زحمتکشان ایجاد می‌کند به مراتب عمیق‌تر از این‌هاست. اگر بتوان صرفاً با تسلیح خود با یک تپانچه به اهداف مورد نظر دست یافت، دیگر چرا باید برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی تلاش کرد؟ اگر ذره‌ای باروت و چند تکه سرب برای شلیک به گردن دشمن کافی است،

دیگر چه نیازی به سازماندهی طبقه وجود خواهد داشت؟ اگر عقل حکم می‌کند که می‌توان با غرش انفجار باعث وحشت و سراسیمگی عالی‌منصبان شد، پس چه نیازی به وجود حزب هست؟ اگر بتوان از جایگاه بازدیدکنندگان در پارلمان به نیمکت وزیران شلیک کرد، چه نیازی به گروه‌هایی‌ها و تهییج توده‌ها هست، انتخابات به چه درد می‌خورد؟

ترور فردی از دیدگاه ما قابل قبول نیست، دقیقاً بدین خاطر که نقش توده‌ها را در ذهن خودشان کوچک می‌کند، آنان را با فقدان قدرت‌شان آشتی می‌دهد، و چشمان آنان و امیدهایشان را به سوی ناجی و تقاص‌گیرنده‌ای معطوف می‌سازد که روزی از راه خواهد رسید و رسالتش را انجام خواهد داد.

بگذار آنارشیست‌ها که پیامبران "آوازه‌گری عمل" هستند، درباره‌ی آثار ارتقاء دهنده و تحریک‌کننده‌ی ترور بر توده‌های مردم هر چه می‌خواهند داد سخن دهند. اما، بررسی‌های نظری و تجارب سیاسی خلاف آن را ثابت می‌کنند. هر چه اعمال تروریستی "مؤثرتر" باشند، هر چه اثرشان عظیم‌تر باشد، توجه توده‌های مردم هر چه بیشتر به سویشان جلب شود، به همان میزان آن‌ها باعث می‌شوند که علاقه‌ی توده‌ها به خودسازماندهی و خودآموزی کاهش بیابد.

سرانجام دود ناشی از انفجار پراکنده می‌شود، ترس و وحشت

رخت برمی‌بندد، جانشین وزیری که ترور شده است ظاهر می‌شود، زندگی دوباره همان روال سابق را آغاز می‌کند، چرخ‌های استثمار سرمایه‌داری کماکان می‌چرخند؛ تنها اتفاقی که می‌افتد این است که پلیس وحشیانه‌تر و بی‌چشم و روتر از گذشته به ایجاد خفقان می‌پردازد. در نتیجه، آرزوهای شعله‌ور شده و هیجانی که به طور مصنوعی ایجاد شده بود جای خود را به یأس و دلسردی می‌دهد. تلاش‌های ارتجاع برای خاتمه دادن به اعتصابات و جنبش توده‌ای کارگران به‌طور کلی همواره در همه جا به شکست انجامیده است. جامعه‌ی سرمایه‌داری به یک پرولتاریای فعال، سیار و هوشمند نیاز دارد؛ بنابراین نمی‌تواند برای مدت مدیدی پای پرولتاریا را دربند کند. از طرف دیگر، کاربرد "آوازه‌گری عمل" آنارشیست‌ها هر بار نشان داده است که دولت به مراتب از نظر داشتن ابزار تخریب و سرکوب مکانیکی به مراتب قدرتمندتر از گروه‌های تروریست است.

اگر چنین است، پس تکلیف انقلاب چه می‌شود؟ آیا این وضع دال بر نفی و غیرممکن بودن آن نیست؟ خیر، اصلاً زیرا انقلاب صرفاً یک مجموعه‌ای از ابزار مکانیکی نیست. انقلاب فقط می‌تواند از طریق تشدید مبارزه‌ی طبقاتی بپا برخیزد و تنها چیزی که پیروزی آن را تضمین می‌کند عملکرد اجتماعی پرولتاریاست. اعتصاب سیاسی توده‌ای، قیام مسلحانه، تسخیر قدرت، این‌ها همه



به میزان رشد و تکامل تولید، صف‌بندی نیروهای طبقاتی، وزن اجتماعی پرولتاریا و بالاخره به ترکیب طبقاتی ارتش وابسته است. زیرا ارتش عاملی است که در هنگام انقلاب سرنوشت قدرت دولتی را رقم می‌زند.

سوسیال دموکراسی به اندازه‌ی کافی واقع‌بین هست که نگذارد انقلابی که بر مبنای شرایط تاریخی کنونی در حال شکل گرفتن است از نظرش دور بماند. برعکس، به گونه‌ای حرکت می‌کند که بتواند با چشم‌های کاملاً باز به سوی انقلاب گام بردارد. اما، بر خلاف آنارشیست‌ها و در مبارزه‌ی رو در رو با آنان، سوسیال دموکراسی همه روش‌ها و ابزارهای را که به کار گرفته می‌شوند تا به گونه‌ای مصنوعی جامعه را مجبور به رشد و تکامل کنند و با تدارکات شیمیایی را جایگزین قدرت انقلابی ناکافی پرولتاریا سازند رد می‌کند.

تروریسم قبل از آنکه به سطح یک روش مبارزاتی ارتقاء یابد، ابتدا در شکل اعمال انتقام‌جویانه‌ی فردی، خود را بروز می‌دهد. در روسیه، سرزمین تروریسم کلاسیک، چنین بود. شلاقی که به زندانیان سیاسی می‌زدند و را زاسولیچ<sup>۱</sup> را بر آن داشت تا احساس خشم عمومی را از طریق تلاش برای ترور ژنرال تریپف<sup>۲</sup> به‌منصه ظهور بگذارد. دواير انقلابيون روشنفکر که فاقد هرگونه حمایت

1- Vera Zasulich

2- General Trepov

توده‌ای بودند، الگویی را که او از خود باقی گذاشت سرمشق خود قرار دادند. آنچه به عنوان یک حرکت انتقام‌جویانه‌ی فکر نشده آغاز شد، در سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱ به یک نظام تمام‌عیار رشد و تکامل یافت.\* فوران تلاش‌های آنارشیستی برای ترور در تمامی اروپای غربی و آمریکای شمالی همواره پس از برخی شقاوت‌های حکومت، از قبیل شلیک به اعتصابیون و یا اعدام مخالفین سیاسی، آغاز شده است. مهمترین منشأ روانی تروریسم همیشه احساس انتقام‌جویی است که به دنبال راه‌گریز می‌گردد.

نیازی نیست این نکته را پیوسته تأکید کنیم که سوسیال‌دموکراسی هیچ وجه مشترکی با آن اخلاقیون زر خرید ندارد که در عکس‌العمل به هر گونه عمل تروریستی درباره‌ی "ارزش مطلق" زندگی هر انسان راهبانه موعظه می‌کنند. این‌ها همان‌هایی هستند که در مواقع دیگر به نام سایر ارزش‌های مطلق - برای مثال، افتخار ملی و یا اعتبار سلطنت - حاضرند میلیون‌ها انسان را به درون جهنم جنگ هل بدهند. امروز قهرمان ملی آنان آن وزیر است که برای شلیک به روی کارگران غیر مسلح، به نام مقدس‌ترین موضوع یعنی مالکیت خصوصی، دستور تیر صادر می‌کند. فردا نیز هنگامی که کارگران مستأصل بی‌کار دست‌های خود را به شکل مشت گره

\* اشاره‌ای است به سازمان تروریستی اراده‌ی خلق که موفق شد در سال ۱۸۸۱ تزار، الکساندر دوم، را به قتل برساند.

می‌کنند یا اسلحه به دست می‌گیرند شروع خواهند کرد به گفتن انواع مزخرفات درباره‌ی اینکه هرگونه خشونتی ناروا و غیرقابل بخشش است.

به رغم آنکه خواجگان حرم و زهدفروشان ریاکار چه بگویند، احساس انتقام‌جویی بر حق است. ناظر بی‌اعتناء نبودن به آنچه در این به‌اصطلاح بهترین دنیای ممکن می‌گذرد، بزرگ‌ترین اعتبار اخلاقی طبقه‌ی کارگر است. نه تنها احساسات انتقام‌جویانه‌ی اغناء‌نشده‌ی پرولتاریا را نباید فرونشانند، بلکه برعکس، باید دوباره و دوباره آن را شعله‌ور ساخت، بدان عمق بخشید و آن را علیه علل واقعی همه‌ی بی‌عدالتی‌ها و تحقیر انسان‌ها جهت داد. این است وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی.

اگر ما با کارهای تروریستی مخالفت می‌کنیم، تنها به خاطر این است که انتقام‌گیری فردی رضایت ما را جلب نمی‌کند. حسابی که ما باید با نظام سرمایه‌داری تسویه کنیم بسیار عظیم‌تر از آن است که به یک کارمندی که نام وزیر بر او نهاده‌اند عرضه شود. آموختن اینکه همه‌ی جنایاتی را که علیه بشریت روا می‌شود به عنوان زایده‌های منحوس و بی‌انگرم نظام اجتماعی موجود ببینیم و همین‌طور بی‌حرمتی‌هایی را که به جسم و روان انسان‌ها می‌شود؛ و آموختن اینکه تمامی انرژی خود را در مبارزه‌ی جمعی علیه این نظام بکار گیریم، بهترین طریقی است که آرزوی شعله‌ور انتقام‌جویی می‌تواند به عظیم‌ترین رضایت اخلاقی خود نایل شود.

## فروپاشی ترور و حزبش

این نوشته خلاصه‌ای است از مقاله‌ای که نخستین بار در ماه مه ۱۹۰۹ در مجله‌ی سوسیال دموکراتیک رویوی لهستان<sup>۱</sup> منتشر شد.

آن مقاله به مناسبت افشای جنجالی یونو آزف<sup>۲</sup> یکی از رهبران بلند پایه‌ی سازمان رزمنده حزب سوسیال رولوسیونر<sup>۳</sup> نوشته شده است. در اوایل سال ۱۹۰۹ آزف که یک مأمور پلیس مخفی تزار بود افشا شد. او در حالیکه درون سازمان انقلابی به عنوان یک مأمور پلیس اخلاک‌گر کار می‌کرد، طی آن کار حتی موفق به سازماندهی ترور وزیر اداره‌ای شد که وی را استخدام کرده بود.

دو سوم دیگر این مقاله را می‌توان با مراجعه به شماره‌ی اول فوریه ۱۹۷۴ هفته‌نامه سوسیالیستی میلیتانت<sup>۴</sup> که کل مقاله را منتشر کرده است مطالعه کنید.

- 1- Przegląd Socjal-demokratyczny (Social Democratic Review)
- 2- Yevno Azeff
- 3- Combat Organization of the Social Revolutionary Party
- 4- Militant

هرکسی که خواندن می‌داند و کوچکترین توجهی به این مسایل دارد، چه در روسیه و چه در سراسر جهان، در تمام طول یک‌ماه گذشته توجه‌اش بر روی آرف متمرکز شده است. "پرونده‌ی" او را هر کس و همه می‌دانند، از روزنامه‌های قانونی گرفته تا صورت‌جلسات جدل‌هایی که در دوما (پارلمان روسیه) عده‌ای از نمایندگان خواستار استیضاح در مورد موضوع آرف شده‌اند.

اکنون آرف فرصت لازم را پیدا کرده است تا به پشت صحنه برود. نام او به مراتب کم‌تر از گذشته در روزنامه‌ها دیده می‌شود. اما، پیش از آنکه نام آرف برای همیشه به تل زباله‌های تاریخ افزوده شود، به نظر ما لازم است عمده‌ترین درس‌های سیاسی برگرفته شده از این مطلب جمع‌بندی شود - نه صرفاً در خصوص دسیسه بازی‌های آرف و قماش او، بلکه در خصوص تروریسم به عنوان یک پدیده و چگونگی برخورد احزاب عمده‌ی سیاسی کشور با آن. ترور فردی به عنوان یک روش برای دستیابی به انقلاب سیاسی تحفه‌ی "ملی" روسیه است.

البته، قتل "ظالمان" به اندازه‌ی خود "ظلم" قدمت دارد؛ و شاعران همه اعصار به افتخار خنجر رهایی‌بخش چه غزل‌ها سروده‌اند.

اما ترور نظام یافته که وظیفه‌ی حذف مسئولین را از فرماندار بعد از فرماندار، وزیر بعد از وزیر، شاه بعد از شاه - "شاسکا بعد از

شامسکا\*، آنگونه که یکی از اعضای سازمان نارود نایا ولیا (اراده‌ی خلق) برنامه‌ی ترور را در دهه ۱۸۸۰ فرموله کرد - این نوع ترور، که خود را بر مبنای سلسله مراتب بوروکراسی استبداد منطبق کرده و بوروکراسی انقلابی خود را خلق می‌کند، محصول قدرت خلاقیت ویژه‌ی جماعت روشنفکر روسیه است.

پیش از آنکه نفس عقیده‌ی نابودی استبداد به روش مکانیکی بتواند مورد پسند عام واقع شود، می‌بایستی دستگاه حکومتی صرفاً به عنوان یک نهاد بیرونی سرکوبگر، که هیچ ریشه‌ای در خود ساختار اجتماعی ندارد، تلقی می‌شد. و تصویر جماعت روشنفکر انقلابی از حکومت خودکامه‌ی روسیه دقیقاً اینگونه بود.

این توهم پایه‌های تاریخی خود را داشت. تزاریسم تحت فشار دولت‌های پیشرفته‌تر غرب شکل گرفت. برای آنکه بتواند دولت خود را در این رقابت سرپا نگاه دارد، لازم بود تا آخرین قطره‌ی خون توده‌های مردم را بمکد، و در این راه پایه‌های اقتصادی همه را و حتی طبقات صاحب امتیاز را برید. و این طبقات قادر نبودند خود را به سطح سیاسی‌ای که طبقات صاحب امتیاز غرب کسب کرده بودند ارتقاء دهند.

در قرن نوزدهم، فشار قدرتمند بازار بورس اروپا نیز به این‌ها اضافه شد. هرچه بازار بورس اروپا بیشتر به رژیم تزار وام می‌داد، به

همان میزان تزاریسم به روابط اقتصادی درون روسیه کم‌تر متکی می‌شد.

تزاریسم با تکیه بر سرمایه‌ی اروپا، خود را با تکنولوژی نظامی اروپا مسلح کرد و بدین‌گونه بود که از نظر ساختاری به شکل بساطی خودکفا درآمد (البته به طور نسبی) و خود را بالاتر از تمامی طبقات جامعه قرار داد.

این اوضاع البته می‌توانست به این عقیده منتج شود که چنین روشی ساختگی‌ای را می‌توان با دینامیت منهدم کرد.

روشنفکران احساس کردند که برای انجام این امر فراخوانده شده‌اند. جماعت روشنفکر نیز، همانند دولت، تحت فشار مستقیم و بلافصل غرب رشد و تکامل یافته بود. اینان نیز همانند دشمن‌شان، دولت، از سطح رشد اقتصادی کشور فراتر دویدند - دولت از نظر تکنولوژی و روشنفکران از جهت ایدئولوژیکی.

در حالیکه در جوامع بورژوازی قدیمی‌تر اروپا ایده‌های انقلابی کم و بیش به موازات توسعه‌ی فراگیر نیروهای انقلابی رشد می‌کردند، در روسیه روشنفکران به فرهنگ و ایده‌های سیاسی حاضر و آماده‌ی غربی دست یافتند و تفکرشان انقلابی شد. این پدیده زمانی به وقوع پیوست که روسیه از نظر اقتصادی توسعه نیافته بود و طبقات انقلابی جدی قابل توجهی متولد نشده بودند تا روشنفکران بتوانند از آن کمک بگیرند.

در چنین شرایطی هیچ راهی برای جماعت روشنفکران باقی نمانده بود، بجز اینکه شوق انقلابی خود را با توسل به نیروی انفجاری نیتروگلیسرین چندین برابر کنند. اینگونه بود که تروریسم کلاسیک نارودنایا ولیا سر بر افراشت.

تب تروریسم طی دو یا سه سال به اوج خود رسید، سپس تمامی رزمندگان ذخیره‌ی خود را که جمع قلیل روشنفکر می‌توانست تأمین کند در مبارزه‌ی پر شور به سرعت از دست داد، آنگاه تا حد صفر افول کرد.

تروریسم سوسیال رولوسیونرها نیز اساساً محصول همان عوامل تاریخی بود: "خودکفایی" استبداد دولت روسیه از یکطرف و "خودکفایی" جماعت روشنفکر انقلابی روسیه از طرف دیگر.

اما، در این میان بیست سالی که سپری شد بی‌نتیجه نبود؛ این بار که تروریست‌های موج دوم ظاهر می‌شوند، شکل گروه مقلدان میان‌مایه را دارند که مُهر "منسوخ شده‌ی تاریخ" بر آن حک شده است.

عصر "طوفان و تنش" سرمایه‌داری در دو دهه‌ی ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ پرولتاریای صنعتی بزرگی را به وجود آورد و منسجم کرد. سرمایه‌داری به طور جدی انزوای اقتصادی روستا را کاهش داد و ارتباط آن را با کارخانه و شهر تنگ‌تر کرد.

در پشت نارودنایا ولیا واقعاً طبقه‌ای انقلابی وجود نداشت.



سوسیال رولوسیونرها در واقع مایل نبودند پرولتاریای انقلابی را ببینند، یا حداقل نمی توانستند تمامی اهمیت تاریخی این طبقه را دریابند.

البته هرکسی می تواند ده بیست نقل قول از نشریات سوسیال رولوسیونرها بیاورد که آنان می گویند ترور را نه بجای مبارزات توده ای، بلکه به همراه آن مطرح می کنند. اما این نقل قول ها صرفاً شاهی هستند بر مبارزاتی که ایدئولوژیست های تروریسم مجبور شده اند در مقابله با مارکسیست ها - نظریه پردازان جنبش توده ای - مطرح کنند.

اما، این ها چیزی را تغییر نمی دهند. طبیعت کار تروریستی چنان مرکزی از انرژی را برای تدارک "لحظه ی بزرگ" می طلبد و قهرمانی فرد را آن چنان بیش از حد بزرگ می کند و بالاخره توطئه چینی آن چنان "نفوذناپذیری" را اقتضی می کند، که حتی اگر از نظر منطقی هم ضروری نباشد، حداقل از نظر روانی هرگونه کار تهبیحی و سازماندهی در میان توده ها را منتفی می سازد.

چشمان تروریست ها در کل عرصه ی سیاست فقط به دو نکته ی مرکزی دوخته است: حکومت و سازمان نظامی. گرشونی<sup>۱</sup> (یکی از بنیان گذاران سازمان نظامی سوسیال رولوسیونرها) به یکی از هم زمان خود در زمانی که در انتظار حکم اعدام به سر می برد چنین

نوشت: "حکومت آماده است تا موقتاً با همه‌ی روندهای دیگر از در سازش در آید. اما، تصمیم گرفته است تمامی ضربات خود را برای انهدام حزب سوسیال رولوسیونر متمرکز کند."

کالیاوف<sup>۱</sup> (یکی دیگر از سوسیال رولوسیونرهای تروریست) در شرایط مشابهی این‌گونه می‌نویسد: "من از صمیم قلب مطمئن هستم که نسل ما، به رهبری سازمان نظامی، حکومت خودکامه را از بین خواهد برد."

هر آنچه خارج از چارچوب ترور باشد، فقط حکم تدارک برای مبارزه و حداکثر نقش کمکی را دارد. در پرتو درخشش کورکننده‌ی انفجار بمب‌ها، هم مرزبندی احزاب سیاسی ناپدید می‌شود و هم خطوط مقسم مبارزات طبقاتی بدون اینکه اثری از آن‌ها باقی بماند ناپدید می‌شوند.

و ما صدای بزرگ‌ترین رمانتیک و بهترین مجری تروریسم نوین (گرشونی) را شنیدیم که به هم‌زمانش توصیه می‌کرد "نه تنها از بریدن از صفوف انقلابیون حذر کنید، بلکه از بریدن از احزاب آپوزیسیون در کل پرهیزید."

"نه بجای مردم، بلکه همراه با آنان." اما، تروریسم مبارزه‌ای است که شکل آن "مطلق‌تر" از آن است که با ایفای نقشی محدود و تابع در حزب ارضاء شود.

تروریسم، نشأت گرفته از فقدان یک طبقه‌ی انقلابی، سپس احیاء شده بر مبنای بی‌اعتمادی به توده‌های انقلابی، فقط از راه سوءاستفاده از نقاط ضعف و عدم سازماندهی توده‌ها، کوچک شمردن دست‌آوردهای آنان و بزرگ‌نمایی شکست‌هایشان می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

ژدائف<sup>۱</sup> وکیل مدافع کالیانف، هنگام محاکمه‌ی وی، درباره‌ی تروریست‌ها چنین می‌گوید: "آنان، با توجه به طبیعت تسلیحات مدرن، مبارزه‌ی مردم را با چنگک و چماق - این اسلحه‌های قدیمی مردم - برای ویران کردن زندان‌های باستیل عصر جدید، غیرممکن می‌دانند."

"آنان پس از ۹ ژانویه\* به خوبی دیدند که اوضاع از چه قرار است و شلیک مسلسل و تفنگ‌های خشاب‌دار را با هفت تیر و بمب پاسخ دادند؛ اینگونه‌اند سنگرهای قرن بیستم."

هفت تیر تهران بجای چنگک و چماق مردم؛ بمب بجای سنگرهای خیابانی - این است فرمول واقعی تروریسم.

و به رغم اینکه تئوریسین‌های حزبی تا چه حد در "سنتزهایشان" برای ترور نقش تابع قایل شوند، در حقیقت، تروریسم همیشه جایگاه افتخارآمیز خود را حفظ می‌کند. و سازمان

۱- Zhdanov

\* اشاره به قتل عام "یکشنبه سیاه" که وجه مشخصه‌ی آغاز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد.

نظامی که سلسله مراتب رسمی حزب آن را تابع نظر کمیته‌ی مرکزی قرار می‌دهد، به گونه‌ی غیر قابل اجتنابی تبدیل می‌شود به مافوق آن، مافوق حزب و همه‌ی فعالیت‌های آن - تا اینکه تقدیر بی‌رحمانه آن را تابع اداره‌ی پلیس می‌کند.

و دقیقاً به همین خاطر است که فروپاشی سازمان نظامی در اثر توطئه‌ی پلیس به گونه‌ی غیر قابل اجتنابی به مفهوم فروپاشی سیاسی حزب نیز هست.



## تروریسم و رژیم استالینیست در اتحاد شوروی

---

ژوزف استالین و دستگاه‌های پلیس و دادگستری وی برای آنکه کاربرد ترور رسمی‌شان را علیه آپوزیسیون چپ - و اساساً تمامی نسل بلشویک‌های قدیمی [یاران لینین] - در پاکسازی‌های خونین دهه‌ی ۱۹۳۰ توجیه کنند، آنان را به مشارکت در تروریسم ضد شوروی، از جمله قتل و تخریب، متهم کردند.

این مقاله شهادت‌نامه‌ی تروتسکی در ۱۱۷م آوریل ۱۹۳۷ در هنگام تبعید در شهر مکزیک و در مقابل کمیسیون بین‌المللی تحقیق برای بررسی اتهامات وارده بر لئون تروتسکی در محاکمات مسکو است.

ارجاعات به قتل کایروف اشاره به سرگئی کایروف،<sup>۱</sup> رهبر سازمان حزب کمونیست لنینگراد است، که به دست نیکولایف<sup>۲</sup> در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۴ به قتل رسید. نیکولایف در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ در درون آپوزیسیون متحد طرفدار زینوویف<sup>۳</sup> بود و حمله‌ی تروریستی او مستمسکی شد تا زینوویف، کامنف<sup>۴</sup> و سایر رهبران اصلی

1- Sergei Kirov

2- Nikolayev

3- Zinoviev

4- Kamenev

انقلاب روسیه را به جرم القای قتل به پای میز محاکمه بکشانند. (مراجعه کنید به

مقاله‌ی: "The Stalinist Bureaucracy and the Kirov Assassination"

(by Pathfinder) in Writings of Leon Trotsky (1934-35), pages 112-131.

این مقاله بخشی از نوشته‌های تروتسکی است که انتشارات پات فایندر آن‌ها را

چاپ کرده است.

کمیسیون تحقیق از ۱۰ ام تا ۱۷ ام آوریل ۱۹۳۷ تشکیل جلسه داد. تمامی

استماعات آن کمیسیون را انتشارات پات فایندر در کتاب ذیل به چاپ رسانده

است: The Case of Leon Trotsky, Pathfinder 1968. این مقاله در صفحات

۴۸۸-۴۹۴ آن کتاب چاپ شده است.

اگر ترور برای یک طرف عقلانی است، چرا باید برای طرف

دیگر خارج از دستور تلقی شود؟ با تمام قراین و سوسه‌انگیزش، این

استدلال تا مغز استخوانش فاسد است. این کاملاً غیر قابل قبول

است که تروریسم یک دیکتاتوری علیه یک روند مخالفش را با

تروریسم آن روند مخالف علیه دیکتاتوری در دو کفه‌ی یک ترازو

قرار دهیم. تدارک برای جنایت به وسیله‌ی دادگاه یا در پشت یک

کمین‌گاه برای بانده حاکم صرفاً یک مسأله‌ی تکنیکی پلیسی است.

همیشه می‌توان، در صورت شکست، یک مأمور رده‌ی دوم را فدا

کرد. ولی تدارک برای ترور توسط یک روند مخالف، تمرکز تمامی

نیروهایش را لازم می‌آورد. ضمن اینکه از قبل دانسته است که هر

یک از چنین فعالیت‌هایی، خواه موفق باشد یا ناموفق، به واکنشی از

جانب بانده حاکم دامن خواهد زد که انهدام ده‌ها تن از بهترین افراد

روند مخالف را در پی خواهد داشت. یک روند مخالف به هیچوجه نمی تواند اجازه دهد نیروهایش اینگونه دیوانه وار تلف شوند. صرفاً به این خاطر است، و هیچ دلیل دیگری وجود ندارد، که کمیترون در کشورهای که دیکتاتوری فاشیستی بر آنها حاکم است به تلاش های تروریستی نمی پردازد. آپوزسیون اچپ نیز به اندازهی کمیترون از سیاست خودکشی حذر می کند.

بر طبق مفاد کیفرخواست، که انباشته از جهل و کهورت ذهنی است، "تروتسکیات ها" مصمم شده اند که گروه حاکم را از میان بردارند تا از این طریق راه به قدرت رسیدن خود را هموار سازند. یک آدم ظاهرپرست، به خصوص اگر آن نشان "دوستار اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی" را بر سینه زده باشد، به شیوه ذیل استدلال خواهد کرد: "آپوزیسیون نیست ها راهی به جز پیکار برای کسب قدرت و چاره ای جز تنفر از گروه حاکم ندارند. پس چرا نباید به ترور متوسل شوند؟" به عبارت دیگر، برای آدم های ظاهرپرست موضوع در جایی خاتمه می یابد که در حقیقت آغاز کار است. رهبران آپوزسیون نه تازه به دوران رسیده اند و نه مبتدی. مسأله اصلاً این نیست که آیا آپوزسیون برای کسب قدرت تلاش می کند یا نه. هر گرایش جدی سیاسی برای کسب قدرت تلاش می کند. سؤال این است: آیا آپوزیسیون نیست ها که بر مبنای تجارب عظیم جنبش انقلابی آموزش دیده اند، حتی یک لحظه هم



می‌توانستند باور داشته باشند که ترور قادر است آنان را به کسب قدرت نزدیک‌تر کند؟ تاریخ روسیه، تئوری مارکسیستی و روانشناسی سیاسی پاسخ می‌دهند که: خیر، امکان‌پذیر نیست.

مسئله‌ی ترور باید از نظر تاریخی و تئوریک، هرچند مختصر، توضیح داده شود. از آنجایی که مرا به عنوان طراح "ترور علیه شوروی" مطرح کرده‌اند، مجبورم که قدری برای تشریح موضوع به زندگینامه‌ی خودم بپردازم. در سال ۱۹۰۲، که پس از پنج سال زندان و تبعید در سبیری تازه پایم به لندن رسیده بود، فرصت آن را یافتم که در یک مقاله به عنوان یادبودِ دو صدساله‌ی دژ اشلوسل‌برگ<sup>۱</sup>، با زندان‌های توأم با اعمال شاقه‌اش، از تک‌تک انقلاب‌هایی یاد کنم که در آن دژ زیر شکنجه جان باخته بودند. "سایه‌های این شهدا برای انتقام فریاد سر داده‌اند..." اما، بلافاصله پس از آن اضافه کردم: "نه برای انتقام شخصی، بلکه برای انتقام انقلابی. نه برای اعدام وزراء، بلکه برای اعدام حکومت خودکامه." این خطوط تماماً علیه ترور فردی جهت‌گیری شده بود. نویسنده‌ی آن بیست و سه ساله بود. از نخستین روزهای فعالیت انقلابی، از همان هنگام، مخالف ترور بود. از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ من در شهرهای مختلف اروپا برای دانشجویان و مهاجران روسی، علیه ایدئولوژی ترور، تعداد زیادی سخنرانی ایراد کردم. به‌خصوص برای آنکه

ایدئولوژی ترور در اوایل این قرن دوباره میان جوانان روسی پا گرفته بود.

از آغاز دهه‌ی ۸۰ در قرن نوزدهم، دو نسل از مارکسیست‌های روسیه در دوران ترور و در ارتباط با این مقوله، تجربه‌ی شخصی کسب کردند، درس‌های مصیبت‌بار آن را آموختند، و نسبت به ماجراجویی‌های قهرمانانه‌ی فردی در ساختار وجودی خود نگرشی منفی ایجاد کردند. پلخانف<sup>۱</sup>، بنیان‌گذار مارکسیسم روسیه، نین، رهبر بلشویسم، مارتف<sup>۲</sup>، سرشناس‌ترین نماینده منشویسم، همگی هزاران صفحه نوشتار و صدها سخنرانی به مبارزه علیه تاکتیک ترور اختصاص دادند.

من از این مارکسیست‌های ارشد الهام گرفتم و این الهام در دوران نوجوانیم نگرش مرا نسبت به کیمیاگری انقلابی دوایر بسته‌ی روشنفکران پروراند. برای ما انقلابیون روسی، مسأله‌ی ترور هم از نظر سیاسی و هم از جنبه‌ی شخصی مسأله‌ی مرگ و زندگی بود. برای ما یک تروریست یکی از شخصیت‌های یک رمان نبود، بلکه موجودی زنده و آشنا بود. در تبعید سال‌ها شانه به شانه‌ی تروریست‌های نسل قدیم زندگی کرده بودیم. در زندان و در بازداشتگاه پلیس با تروریست‌های هم سن و سال خودمان آشنا

می‌شدیم. در زندان قلعه‌ی پیتر و پال<sup>۱</sup> با تروریست‌هایی که محکوم به اعدام بودند، از طریق نواختن ضربه‌های آهسته به دیوارها، پیغام رد و بدل می‌کردیم. چه ساعت‌ها، چه روزها که با بحث‌های داغ سپری نمی‌شدند! چند بار روابط شخصی خود را به خاطر این حادثه‌ترین مسأله قطع کردیم! ادبیات روسیه در باره‌ی ترور، که از این جدل‌ها تغذیه می‌شد، یک کتابخانه‌ی بزرگ را می‌تواند پر کند.

هرگاه خفقان سیاسی پا را از یکسری مرزها بیرون بگذارد، انفجارهای تروریستی پراکنده غیرقابل اجتناب می‌شوند. چنین اعمالی تقریباً همیشه به مثابه یک دردناک هستند. اما، سیاستی که ترور را تقدیس می‌کند و آن را در حد یک نظام ارتقای رتبه می‌دهد، مقوله‌ی دیگری است. در سال ۱۹۰۹ نوشتم: "فعالیت تروریستی بنا بر جوهره‌ی وجودیش لازم می‌آورد چنان انرژی عظیمی برای لحظه‌ی بزرگ<sup>۲</sup> متمرکز شود، چنان بهای مبالغه‌آمیزی برای قهرمانی فرد قایل می‌شود و بالاخره اینکه چنان توطئه‌چینی نفوذناپذیری<sup>۳</sup> را لازم می‌آورد... که هرگونه تهییج و سازماندهی در میان توده‌های مردم را منتفی می‌سازد... مارکسیست‌های روسیه در مبارزه علیه ترور از حق خود یا از وظیفه‌ی خود برای باقی ماندن در نواحی کارگری دفاع کردند و حاضر نشدند این نواحی را به منظور نقب

زدن زیر گرند دوکال<sup>۱</sup> و کاخ‌های تزار ترک کنند." غیر ممکن است بتوان تاریخ را تحمیق کرد یا فریب داد. بالاخره تاریخ هرکسی را در جای خود می‌نشانند. مشخصه اصلی ترور آن است که می‌خواهد با توسل به مواد شیمیایی ضعف سیاسی خود را جبران کند. البته شرایط تاریخی خاصی پیش می‌آید که ترور می‌تواند در صفوف حاکمیت ایجاد گنجی کند. اما، در اینصورت کیست که بتواند از ثمره‌ی آن بهره بگیرد؟ در تمامی چنین شرایطی نه تروریست‌ها می‌توانند از آن بهره بگیرند و نه توده‌ها که این دوئل در پشت سرشان رخ می‌دهد. برای این است که بورژواهای لیبرال روسیه در دوران خودشان همواره با تروریسم ابراز همدردی می‌کردند. دلیل‌اش ساده است. در سال ۱۹۰۹ نوشتم: "تا آنجا که ترور در صفوف حکومت آشوب و یأس ایجاد می‌کند (به قیمت ایجاد آشوب و یأس در صفوف انقلابیون) تا این حد هیچ کاری انجام نمی‌دهد بجز آلت دست لیبرال‌ها شدن." امروز در مواجهه با قتل کایرف نیز پس از گذشت نیم قرن درست با همان عقیده، با بیانی با همان کلمات، مواجه هستیم.

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)

[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

وجود ترور فردی در یک کشور، خود نشانی بارز از عقب‌ماندگی سیاسی آن کشور و زبونی نیروهای مترقی آن است. انقلاب ۱۹۰۵ که قدرت عظیم پرولتاریا را عیان ساخت، به

رمانتیسم نبرد تن به تن میان مستی روشنفکر و تزاریسم پایان داد. "تروریسم مرده است": بن مکرر در چندین مقاله این موضوع را مطرح کردم. همچنین مطرح کردم که "ترور به مناطق شرقی تری مهاجرت کرده است - به استان‌های پنجاب و بنگال ... ممکن است هنوز سرنوشت چنین رقم بزند که در خاور دور تروریسم از یک دوران شکوفایی عبور کند. اما، در روسیه به میراث تاریخی پیوسته است."

در سال ۱۹۰۷ دوباره خود را در تبعید یافتیم. شلاق ضدانقلاب وحشیانه در کار بود و بدان جهت مهاجران و تعداد محله‌های روس‌نشین در شهرهای اروپایی خیلی زیاد شد. تمامی دوران دومین مهاجرت من صرف نوشتن گزارش و مقاله علیه ترور ناشی از انتقام‌جویی و یأس شد. در ۱۹۰۹ برملا شد که در رأس سازمان تروریست‌های این به اصطلاح "سوسیال رولوسیونرها" یک مأمور مخفی و تحریک‌کننده، به نام آژف، ایستاده است. من نوشتم: "دست‌های تحریک‌کننده با اطمینان در کار است." (ژانویه ۱۹۱۰) تروریسم همیشه از نظر من یک چیز بوده است: "بن‌بست."

در همان مقطع زمانی نوشتم: "برخورد آشتی‌ناپذیر سوسیال دموکراسی روسیه نسبت به تروریسم بوروکراتیزه‌شده‌ی انقلاب به‌عنوان ابزاری برای مبارزه علیه تروریسم بوروکراسی تزاریسم را نه‌تنها لیبرال‌های روس به چشم حیرت نگریسته و آن را محکوم

کرده‌اند، بلکه سوسیالیست‌های اروپا نیز همین برخورد را با آن داشته‌اند. "هم لیبرال‌های روس و هم سوسیالیست‌های اروپا ما را به "اصول پرستی و جزم‌اندیشی" متهم کردند. ما مارکسیست‌های روسیه نیز این همدردی آن‌ها با تروریسم روسیه را به فرصت‌طلبی سوسیال دموکراسی اروپا نسبت می‌دادیم که به مرور زمان عادت کرده بود امیدهای خود را از توده‌های مردم برگیرد و به سوی اجلاس هیأت حاکمه معطوف سازد. "چه آنان که دنبال پست وزارت هستند و چه آنان که با مخفی کردن یک ابزار جهنم‌زا در زیر بالاپوششان خود وزیر را تعقیب می‌کنند، هر دو باید وزیر را خیلی دست بالا گرفته باشند - هم شخصیت او را و هم منصب او را. در فکر آن‌ها خود نظام ناپدید می‌شود و یا به اعماق ذهن عقب‌نشینی می‌کند و فقط یک فرد باقی می‌ماند، فردی که قدرت به او تفویض شده است." در مورد قتل کایرف نیز ما باید یک‌بار دیگر با همین افکار مواجه شویم، که ده‌ها سال است فعالیت‌های مرا دربرگرفته است.

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)

[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

در سال ۱۹۱۱ تمایلات تروریستی در میان برخی کارگران اتریش بروز کرد. من بنا بر درخواست فردریش آدلر، سردبیر درکامف، مجله‌ی تئوریک ماهیانه‌ی سوسیال دموکراسی اتریش، در نوامبر ۱۹۱۱ مقاله‌ای درباره‌ی تروریسم برای این نشریه نوشتم و طی آن مطرح کردم:

www.iran-socialists.com

ketab@iran-socialists.com

اینکه آیا یک تلاش تروریستی، حتی اگر "موفق" باشد، آیا خواهد توانست طبقه‌ی حاکمه را گیج کند یا نه، به شرایط خاص حاکم بر جامعه در آن لحظه‌ی خاص بستگی خواهد داشت. در هر صورت، گیجی طبقه‌ی حاکمه دیری نخواهد پایید؛ دولت سرمایه‌داری حیات خود را بر مبنای حیات وزرای حکومت‌اش بنیان نمی‌گذارد و همراه با آنان از میان نخواهد رفت. طبقاتی که دولت خادمشان است افراد جدیدی را جایگزین خواهند کرد؛ مکانیسم عملکرد آن نظام دست نخورده باقی می‌ماند و به حیات خود ادامه می‌دهد.

اما، آشفتگی‌ای که اقدام به ترور در میان صفوف خود زحمتکشان ایجاد می‌کند به مراتب عمیق‌تر از این‌هاست. اگر بتوان صرفاً با تسلیح خود با یک تپانچه به اهداف مورد نظر دست یافت، دیگر چرا باید برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی تلاش کرد؟ اگر ذره‌ای باروت و چند تکه سرب برای شلیک به گردن دشمن کافی است، دیگر چه نیازی به سازماندهی طبقه وجود خواهد داشت؟ اگر عقل حکم می‌کند که می‌توان با غرش انفجار باعث وحشت و سراسیمگی عالی‌منصبان شد، پس چه نیازی به وجود حزب هست؟ اگر بتوان از جایگاه

بازدیدکنندگان در پارلمان به نیمکت وزیران شلیک کرد،  
چه نیازی به گردهمایی‌ها و تهیج توده‌ها هست،  
انتخابات به چه درد می‌خورد؟

ترور فردی از دیدگاه ما قابل قبول نیست، دقیقاً بدین  
خاطر که نقش توده‌ها را در ذهن خودشان کوچک می‌کند،  
آنان را با فقدان قدرتشان آشتی می‌دهد، و چشمان آنان و  
امیدهایشان را به سوی ناجی و تقاص‌گیرنده‌ای معطوف  
می‌سازد که روزی از راه خواهد رسید و رسالتش را انجام  
خواهد داد.  
[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

پنج سال بعد، در اوج جنگ امپریالیستی؛ فردریش آدلر، که مرا  
برای نوشتن آن مقاله برانگیخته بود، وزیر-رییس جمهور اتریش،  
استورخ<sup>۱</sup> را در یکی از رستوران‌های وین به قتل رساند. این قهرمان  
شکاک و فرصت‌طلب نتوانسته بود مفرّ دیگری برای غیظ و یأس  
خود بیابد. طبیعتاً، همدردی من با مقام عالی‌رتبه‌ی هاپسبورگ نبود.  
اما، من در مقابل عمل انفرادی فردریک آدلر عملکرد کارل  
لیننیخت<sup>۲</sup> را به‌عنوان نمونه آوردم که در دوران جنگ به میدان برلین  
رفت تا میان کارگران بیانیه‌ی انقلابی پخش کند.

در ۱۲۸م دسامبر ۱۹۳۴، چهار هفته پس از قتل کایرف، در زمانی  
که هنوز دستگاه قضایی استالینیست نمی‌دانست پیکان "عدالت"



خود را به کدام سو نشانه رود، من در نشریه آپوزیسیون چنین نوشتم:

... مارکسیست‌ها که ترور انفرادی را در گذشته مطلقاً محکوم می‌کردند ... حتی در زمانی که گلوله‌های تروریست‌ها به سوی عاملین حکومت تزار و استعمار سرمایه‌داری نشانه می‌رفت، اکنون ماجراجویی جنایت‌آمیز حرکات تروریستی علیه نمایندگان بوروکراتیک نخستین دولت کارگری تاریخ را سرسختانه‌تر محکوم و رد می‌کنند. انگیزه‌های ذهنی نیکولایف و همکارانش برای ما تفاوتی ایجاد نمی‌کنند. مسیر جهنم با نیت خوبی هموار شده است. تا زمانی که بوروکراسی شوروی به دست پرولتاریا کنار گذاشته نشده است، وظیفه‌ای که بالاخره تحقق پیدا خواهد کرد، آن بوروکراسی کار دفاع از دولت کارگری را که یک ضرورت است پیش می‌برد. چنانچه تروریسم از نوع نیکولایفی اش شیوع پیدا کند، می‌تواند، با توجه به سایر شرایط نامطلوب، فقط در خدمت ضدانقلاب فاشیست قرار گیرد.

فقط حقه‌بازان سیاسی که روی ناقص‌العقل‌ها حساب می‌کنند می‌توانند زور بزنند تا نیکولایف را بر در آپوزیسیون چپ قرار دهند، حتی اگر بخواهند از راه

اختفا در پشت گروه زینوویف، به گونه‌ای که در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ وجود داشت، چنین کنند. سازمان تروریستی "جوانان کمونیست" را آپوزسیون چپ پرورش نداده، بلکه بوروکراسی آن را از طریق تلاشی درونیش پرورش داده است. جوهره‌ی ترور فردی همان بوروکراسی پشت و رو شده است. مارکسیست‌ها این قانون را دپروز کشف نکردند. بوروکراتیسم هیچ اعتمادی به توده‌ها ندارد و سعی دارد تا خودش را جایگزین توده‌ها کند. تروریسم به شیوه‌ی مشابهی عمل می‌کند؛ می‌خواهد توده‌ها را بدون اینکه همکاریشان را بخواهد خوشحال کند. بوروکراسی استالینیستی کیش رهبری تنفربرانگیزی را آفریده است و به رهبران صفات آسمانی می‌بخشد. کیش "قهرمانی" نیز آیین تروریسم است، اما با یک علامت منفی. نیکولایفی‌ها تصور می‌کنند که فقط کافی است چند رهبر را با استفاده از هفت تیر از سر راه بردارند تا تاریخ راه دیگری را طی کند. گروه "تروریست‌های کمونیست"، به عنوان یک گروه ایدئولوژیک، از همان گوشت و خون بوروکراسی ساخته شده‌اند (ژانویه ۱۹۳۵، شماره ۱۴۱) کلاً این مقاله در کتاب نوشته‌های لئون تروتسکی (۱۹۳۴-۱۹۳۵) آمده است.<sup>۱</sup>

1- *Writings of Leon Trotsky (1934-35)* (Pathfinder 1971) pp. 112-31

این خطوط همانگونه که فرصت آن را داشتید تا خودتان را متقاعد سازید، خلق الساعه نوشته نشده‌اند. این‌ها جمع‌بندی یک عمر تجربه‌اند، که تجارب دو نسل به نوبه‌ی خود آن را تغذیه کرده‌اند.

در همان عصر تزار هم بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد که یک مارکسیست جوان به صفوف تروریست‌ها بپیوندد و آنقدر به ندرت اتفاق می‌افتاد که انگشت‌نمای مردم می‌شد. در آن عصر مدام مبارزه‌ی تئوریک میان دو گرایش در جریان بود، نشریات دو طرف مجادله‌های تند و گزنده‌ای را علیه یکدیگر منتشر می‌کردند؛ مشاجرات علنی حتی یک روز هم متوقف نمی‌شد. با این وصف، امروزه می‌خواهند ما را مجبور کنند که باور کنیم نه انقلابیون جوان، بلکه رهبران قدیمی مارکسیسم روسیه، با وجود در توشه داشتن سنت‌های سه نسل، ناگهان بدون هرگونه انتقادی و بدون هرگونه بحثی و بدون اینکه یک کلمه توضیح دهند، به سوی تروریسم، که همیشه آن را به عنوان یک خودکشی سیاسی دانسته و رد کرده‌اند، رو آورده‌اند. نفس طرح چنین اتهامی خود نشان می‌دهد بوروکراسی استالینیستی تا چه حد حیطه‌ی اندیشه‌ی تئوریک و تفکر سیاسی رسمی را به سطح مبتدلی تنزل داده است، دستگاه قضایی شوروی که جای خود دارد. دروغ‌پردازان، در مقابل باورهای سیاسی کسب شده از طریق تجربه و مهر تئوری خورده بر

تروریسم و رژیم استالینیست در اتحاد شوروی ■ ■

آن و آبدیده در حرارت سوزان تاریخ بشریت، شهادت نامه‌های بی  
سروته و ضد و نقیض و کاملاً بی پایه را به نام افراد مجازی مشکوک  
ارائه می‌دهند.

[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)



## به خاطر گرینزپان: علیه باندهای فاشیست یهودکش و ارادل استالینیست

---

هرشل گرینزپان در ۸م نوامبر ۱۹۳۸ یکی از صاحب‌منصبان نازی را در سفارت آلمان در پاریس ترور کرد. مقاله‌ی تروتسکی درباره‌ی این قتل نخستین بار در ۱۴م فوریه ۱۹۳۹ در نشریه سوسیالیست اپیل<sup>۱</sup> منتشر شد. این تجدید چاپ از کتاب نوشته‌های لئون تروتسکی (۱۳۹۸-۱۹۳۹)، انتشارات پات فایندر، برگرفته شده است.

برای هر کسی با کوچکترین آشنایی با تاریخ سیاسی واضح است که سیاست‌های گانگسترهای فاشیست مستقیماً و گاهی عمداً خود باعث تخریک اعمال تروریستی هستند. واقعاً تعجب‌آور است که تاکنون تنها یک گرینزپان پدیدار شده است. بدون شک تعداد اینگونه اعمال افزایش خواهد داشت.

ما مارکسیست‌ها، برای تحقق وظایف مبارزه‌ی رهایی‌بخش پرولتاریا و همین‌طور ملیت‌های ستمدیده، تاکتیک ترور فردی را عملی و عقلانی نمی‌دانیم. قهرمانِ تک و تنها نمی‌تواند جایگزین توده‌ها شود. اما، ما به وضوح می‌دانیم که چنین اعمالِ تک‌ان‌دهنده‌ای که ناشی از یأس و انتقام‌جویی‌اند غیرقابل اجتناب هستند. همه‌ی احساسات ما و همه‌ی همدردی‌های ما نثار تقاص‌گیرنده‌های از خود گذشته است، حتی اگر نتوانسته باشند راه صحیح را بیابند. همدردی ما از آنجا شدت می‌یابد که گرینزپان یک مبارز سیاسی نیست، بلکه یک جوان بی‌تجربه، تقریباً یک نونهال که تنها مشاورش یک احساس خشم و برافروختگی است. نجات‌گرینزپان از چنگال عدالت سرمایه‌داری، که برای پیشبرد دیپلماسی سرمایه‌داری آماده است تا گردن او را بزند، وظیفه‌ی ابتدایی و فوری طبقه‌ی کارگر بین‌المللی است!

اکنون فرماندهی کرم‌لین علیه گرینزپان در نشریات استالینیستی تبلیغاتی به راه انداخته است که حماقت پلیسی و خشونت غیرقابل بیان بوروکراسی شوروی را همچنان شنیع‌تر و تنفرآمیزتر می‌کند. آنان تلاش می‌کنند تا او را به عنوان یک مأمور نازی‌ها و یا یک مأمور تروتسکیست که با نازی‌ها همدست است معرفی کنند. استالینیست‌ها، گرینزپان مفلوک را هم‌تراز نازی‌های جهانی قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند او در صدد بوده که شرایط مناسب را برای

اقدامات یهودکشی هیتلر فراهم کند. درباره‌ی این "روزنامه‌نگاران" خودفروخته‌ای که نشانی از شرم و حیا در وجودشان یافت نمی‌شود چه می‌توان گفت؟ بورژوازی، از زمان آغاز جنبش سوسیالیستی، همواره هرگونه عکس‌العمل خشونت‌بار در مقابل ظلم و تحقیر، به‌خصوص ترور را، به تأثیرات انحطاط مارکسیسم نسبت داده است. استالینیست‌ها در این مورد نیز مانند همه‌ی زمینه‌ها، کیفیت‌ترین سنت‌های ارتجاع را به ارث برده‌اند. بین‌الملل چهارم می‌تواند، به حق، افتخار کند به اینکه قشر رذیل مرتجع که استالینیست‌ها را نیز شامل می‌شود، اکنون به طور اتوماتیک هر عمل و اعتراض جسورانه و هر طغیان علیه استکبار و هر ضربه‌ای علیه جلادان را به حساب بین‌الملل چهارم می‌گذارد.

بین‌الملل مارکس نیز در زمان خودش با همین وضع روبرو بود. طبیعتاً، علقه‌های علنی همبستگی زیادی ما را به گریبنزپان وصل می‌کنند، نه به زندانبانان "دموکراتیک" او و یا استالینیست‌های مفتری که برای توجیه احکام عدالت‌خانه مسکو، تا اندازه‌ای و غیرمستقیم، به جسد گریبنزپان نیازمندند. دیپلماسی کرملین، که تا اعماق وجودش منحط شده است، در عین حال سعی دارد از این پیش‌آمد "مبارک" برای تجدید حیات دسیسه‌بازی‌هایش برای توافقات بین‌المللی با حکومت‌های مختلف، از جمله هیتلر و موسلینی، برای مبادله‌ی تروریست‌ها استفاده کند. ای استادان جعل



و دغل، به خود آید کاربرد چنین قانونی بلافاصله لازم خواهد آورد که استالین حداقل به بیش از ده حکومت خارجی تحویل داده شود.

استالینیست‌ها در گوش پلیس جیغ می‌زنند که گرینزپان در "چلبیات تروتسکیات‌ها" شرکت می‌کرده است. این متأسفانه حقیقت ندارد. زیرا اگر او به محیط فعالیت بین‌الملل چهارم قدم گذاشته بود، به روش متفاوت و بسیار مؤثرتری برای کاربرد انرژی انقلابی‌اش دست می‌یافت. افراد زیادی یافت می‌شوند که قادرند بی‌عدالتی و سبیت را صرفاً تطبیح کنند. اما، آنان که همانند گرینزپان قادر باشند هم مسایل را درک و هم به آن عمل و اگر لازم شد زندگی خود را فدا کنند، خمیرمایه‌ی ارزشمند نوع بشرند.

از نظر اخلاقی، البته نه از جهت شیوه‌ی عمل، گرینزپان می‌تواند برای هر انقلابی جوان یک الگو باشد. همبستگی عینی اخلاقی ما با گرینزپان به ما اجازه می‌دهد به تمامی گرینزپان‌های بالقوه، به همه‌ی آنان که قادر به از خودگذشتگی در مبارزه علیه استبداد و سبیت هستند، بگوییم: جویای راه دیگری باشید. نه راه یک انتقام‌جوی تک و تنها، بلکه فقط یک جنبش انقلابی عظیم توده‌های مردم می‌تواند محرومان را آزاد کند، جنبشی که هیچ تئمه‌ای از نظام استثمار طبقاتی، مسم ملی، و رنج و محنت نژادی باقی نخواهد گذاشت. جنایات بی‌سابقه‌ی فاشیسم آرزوی انسان‌ها را برای

انتقام جویی برمی‌انگیزند و این کاملاً قابل توجیه است. اما، جنایات آنان آنچنان غول‌آسا است که قتل یک بوروکرات فاشیست در انزوا نمی‌تواند این آرزو را برآورده کند. برای تحقق آن لازم است میلیون‌ها، ده‌ها و صدها میلیون از محرومان سراسر جهان را، به حرکت درآورد و آن‌ها را در یورش علیه دژهای جامعه‌ی کهن رهبری کرد. فقط سرنگونی هر نوعی از بردگی، فقط نابودی کامل فاشیسم، فقط زمانی که مردم به محاکمه‌ی بی‌امان راهزنان و گانگسترهای امروزی بنشینند، فقط در این صورت کین خواهی مردم واقعاً ارضاء خواهد شد. این دقیقاً همان وظیفه‌ای است که بین‌الملل چهارم برای خود تعیین کرده است. این بین‌الملل، جنبش کارگری را از وجود طاعون استالینیسم پاک خواهد کرد. نسل قهرمان جوان را به صفوف خود جلب خواهد کرد. راه را برای یک آینده‌ی ارزشمندتر و انسانی‌تر هموار خواهد کرد.



● نظری گسترده بر تاریخ

- اثر: جورج نوواک
- مترجم: مسعود صابری
- ۸۰ صفحه

● چشم انداز دگر دپسی در آموزش

- خدعه‌ی اصلاح تعلیم و تربیت در سرمایه داری
- اثر: جنک بارنز
- ترجمه‌ی: شهره ایزدی
- ۶۴ صفحه

● یور تو ریکو: مستعمره‌ی ایالات متحده

- «استقلال یک ضرورت است»
- اثر: رافائل کانسل مبراندا
- مترجم: سیاوش سماوانی
- ۹۶ صفحه

● ساختن تاریخ

- مصاحبه با چهار ژنرال نبروهای مسلح انقلابی کوبا
- مترجم: سروش محبی
- ۲۳۳ صفحه

● محاکمه‌ی سوسیالیسم

- اثر: جیمز پی کائن
- مترجم: مسعود صابری
- ۲۷۲ صفحه

● تحول در دریا (چاپ دوم)

- دگرگونی سیاسی در بطن ایالات متحده
- اثر: جنک بارنز
- مترجم: شهره ایزدی
- ۶۴ صفحه

● ما بردگان تا به کجا آمده‌ایم

- اثر: نلسون ماندلا و فیدل کاسترو
- مترجم: مسعود صابری
- ۱۱۲ صفحه

● مالکم ایکس با جوانان سخن می گوید

- اثر: مالکم ایکس
- مترجم: مسعود صابری
- ۱۶۸ صفحه

● اعتلای زن و انقلاب آفریقا

- اثر: نوماس سانکارا
- مترجم: شهره ایزدی
- ۹۶ صفحه

● گام های امپریالیسم به سوی فاشیسم و جنگ

- اثر: جک بارنز
- مترجم: شهره ایزدی
- ۱۹۶ صفحه

● شلیک اولین توپ های جنگ جهانی سوم،

- عمل تهاجم واشنگتن علیه عراق
- اثر: جک بارنز
- مترجم: شهره ایزدی
- ۲۲۴ صفحه

● انسان و سوسیالیسم در کوبا (چاپ سوم)

- اثر: چه گوارا و فیدل کاسترو
- مترجم: شهره ایزدی
- ۸۸ صفحه

در دست انتشار:

● امپریالیسم آمریکا جنگ سرد را باخته است

- اثر: جک بارنز
- مترجم: مسعود صابری

● کوبا و انقلاب آینده آمریکا

- اثر: جک بارنز
- مترجم: مسعود صابری



## **The History of the Russian Revolution**

*Leon Trotsky* The social, economic, and political dynamics of the first socialist revolution as explained by one of the principal leaders of this victorious struggle that changed the course of history in the twentieth century. Unabridged edition 3 vols. in one.



## **The Revolution Betrayed**

**WHAT IS THE SOVIET UNION  
AND WHERE IS IT GOING?**

*Leon Trotsky* In 1917 the working class and peasantry of Russia carried out one of the most profound revolutions in history. Yet within ten years a political counterrevolution by a privileged social layer whose chief spokesperson was Joseph Stalin was being consolidated. This classic study of the Soviet workers state and its degeneration illuminates the roots of the social and political crisis shaking the countries of the Soviet Union today.



## **The Communist Manifesto**

*Karl Marx and Frederick Engels* Founding document of the modern working-class movement, published in 1848. Why communists act not on the basis not of preconceived principles but of facts springing from the actual class struggle, and why communism, to the degree it is a theory, is the generalization of the historical line of march of the working class and the political conditions for its liberation.



## **What Is To Be Done?**

*V. I. Lenin*

## **By Any Means Necessary**

*Malcolm X* Speeches tracing the evolution of Malcolm X views on political alliances, women's rights, intermarriage, capitalism and socialism, and more.



410 West Street, New York, NY 10014, Tel:(212)741-0690, Fax:(212) 727-0150

E-mail: [PATHFINDERPRESS@compuserve.com](mailto:PATHFINDERPRESS@compuserve.com)

Web site: [www.pathfinderpress.com](http://www.pathfinderpress.com).

## Also from *Pathfinder*:

---

### From the Scumbray to the Congo IN THE WHIRLWIND OF THE CUBAN REVOLUTION

*Interview with Victor Drake* In this participant's account, Victor Drake describes how easy it became after the Cuban revolution to "take down the rope" segregating blacks from whites at town dances, yet how enormous was the battle to transform social relations underlying all the "ropes" inherited from capitalism and Yankee domination. He recounts the determination, internationalism, and creative joy with which working people have defended their revolutionary course against U.S. imperialism—from Cuba's own Escambray mountains, to the Americas, Africa, and beyond.



### Capitalism's World Disorder WORKING CLASS POLITICS AT THE MILLENNIUM

*Jack Barnes* "The social devastation, financial panics, political turmoil, police brutality, and military assaults accelerating all around us are not chaos. They are the inevitable forces unleashed by capitalism. But what future capitalism has in store for us is not inevitable. It can be changed by the timely solidarity, courageous action, and united struggle of workers and farmers conscious of their power to transform the world."



### Cuba and the Coming American Revolution

*Jack Barnes* There will be a victorious revolution in the United States before there will be a victorious counterrevolution in Cuba. That political fact, says the author, is at the center of this book. It is about the class struggle in the United States, where the revolutionary capacities of workers and farmers are today as utterly discounted by the ruling powers as were those of the Cuban toilers. And just as wrongly. It is about the example set by the people of Cuba that revolution is not only necessary—it can be made.



### Lenin's Final Fight

SPEECHES AND WRITINGS, 1922-23



[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

www.iran-socialists.com  
ketab@iran-socialists.com

This book is a Farsi translation of

## **Marxism and Terrorism**

by

**Leon Trotsky**

Copyright © 1974, 1995 by Pathfinder Press

Copyright © 2002 by Pathfinder Press and Talaye Porsoo Publications

All rights reserved

Fifth printing 2001

ISBN for original English version 0-87348-813-X

ISBN for Farsi version 964-5783-02-X

Translation by

Masoud Suberi

Farsi Publisher

Talaye Porsoo Publications

Tehran P.O. Box 13185/1197

E-mail: ntalaye\_p@yahoo.com



[www.iran-socialists.com](http://www.iran-socialists.com)  
[ketab@iran-socialists.com](mailto:ketab@iran-socialists.com)

This book is a Farsi translation of:

## **Marxism and Terrorism**

by

**Leon Trotsky**

Copyright © 1974, 1995 by Pathfinder Press

ISBN: 0-87349-813-X

**Pathfinder Press**  
[pathfinderpress@compuserve.com](mailto:pathfinderpress@compuserve.com)  
[www.pathfinderpress.com](http://www.pathfinderpress.com)

طبقات دارا همواره، از زمان تشکیل کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تا انقلاب‌های روسیه و کوبا و سایر مبارزات در راه رهایی ملی و سوسیالیسم، جوانان رزمنده‌ای که مبارزه علیه استثمار و ستم را رهبری می‌کنند به "تروریسم" متهم کرده‌اند. حال آنکه این ترور سازمان داده شده به دست حاکمان سرمایه‌دار بوده است که در نهایت اکثریت خشمگین علیه‌اش برمی‌خیزند؛ تروری که در قالب استبداد فاشیستی ظاهر می‌شود و یا اینکه تحت نظام دموکراسی بورژوازی خود را از طریق توسل آن نظام به نیروهای سرکوبگر پلیس و ارتش بروز می‌دهد.

در این کتاب، لئون تروتسکی، رهبر بلشویک روسی، بر مبنای درس‌های مبارزات انقلابی در روسیه‌ی تزاری توضیح می‌دهد که چرا طبقه‌ی کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر است زحمتکشان را به عنوان اکثریت جامعه در مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌داران استثمارگر رهبری و ساختن جامعه‌ای نوین را آغاز کند. تروریسم انفرادی، به رغم اینکه چه انگیزه‌ای محرک آن باشد، مقام سازندگان تاریخ را تا حد تماشاجسی تنزل می‌دهد و صفوف جنبش کارگری را به روی دخالت اخلاک‌گرا می‌گشاید و جنبش را ضربه پذیر می‌کند. در چهار مقاله‌ای که در این کتاب منتشر شده است، تروتسکی درس‌هایی را که مارکسیست‌ها از بدو پیدایش جنبش مدرن کمونیستی آموخته‌اند توضیح می‌دهد. در این مقالات او به آنان که به جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر تهمت "تروریستی" و "ماجراجویی" می‌زنند پاسخ می‌گوید.



9 789645 783028

نشر طلایه پرسه

شماره: X-02-5783-964  
ISBN 964-5783-02-X